

پساساختارگرایی و تحول

در دانش روابط بین‌الملل

حیدرعلی مسعودی *^۱

تاریخ دریافت ۱۳۹۵/۷/۲۰

تاریخ پذیرش ۱۳۹۵/۹/۱۴

چکیده

پساساختارگرایی در ادبیات روابط بین‌الملل رهیافتی کاملاً شناخته‌شده همراه با ادبیاتی غنی محسوب می‌شود. با توجه به قلت منابع تألیفی در زبان فارسی، هدف این مقاله این است که اندیشه‌های پاساساختارگرایانه و پژوهش‌های ملهم از این اندیشه‌ها را بررسی کرده و ابعاد چالش برانگیز یا فرصت ساز آن برای تحول دانش روابط بین‌الملل در قرن بیست و یکم را مورد بررسی قرار دهد. به طور دقیق سؤال مقاله این است که پاساساختارگرایی که بنا به تعریف می‌خواهد از سازه‌های متعارف خرد بشری فراتر رود و رویه‌های دلخواهانه سازنده این خردمندی‌ها را برطرف کند، چه بصیرت‌هایی را در حوزه هستی‌شناسی و روش‌شناسی روابط بین‌الملل و مسائل محتوایی آن از جمله قدرت، سیاست خارجی و تحول خود رشته روابط بین‌الملل برای انسان پرمسئله قرن بیست و یکم فراهم می‌کند و چه نقدی بر این رویکردها می‌توان وارد کرد. این مقاله با بررسی هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی، موضوع‌شناسی و نقدشناسی پاساساختارگرایی در روابط بین‌الملل، نتیجه می‌گیرد که توجه به مفاهیمی مانند زبان، روابط قدرت، مقاومت، تاریخت، مرزبندی خود/دیگری، اهمیت صداها، حاشیه‌ای، امکان گریز از رویه‌های دولت‌محور و باز کردن فضا برای مفصل‌بندی مجدد رشته روابط بین‌الملل به عنوان مؤلفه‌های هسته سخت پاساساختارگرایی، امکان عملی‌های جدید در عرصه زیست جهانی را برای انسان فروبسته امروز فراهم می‌کند.

واژگان کلیدی: پاساساختارگرایی، روابط بین‌الملل، هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی، نقادی

۲۱۹

سیاست جهانی

بری بوزان در مقاله تأثیرگذار و خواندنی خود با عنوان «خرد جاودان واقع‌گرایی؟»^۱ (Buzan 2008) نشان می‌دهد که اگرچه سنت فکری واقع‌گرایی آن‌گونه که نوواقع‌گرایان فرض می‌کنند، نمی‌تواند واجد خردی جاودان و همیشگی برای تحلیل ساختارهای بنیادین زندگی بین‌المللی بشر در سراسر تاریخ باشد، اما مقولاتی را مانند سیاست قدرت، منطق بقا و معمای امنیت پیش می‌کشد که می‌توانند عناصر نوعی خرد و حکمت جاودان غیرزمان‌مند و غیرمکان‌مند را تشکیل دهند. به همین قیاس، می‌توان پرسید که آیا پساساختارگرایی که بنا به تعریف می‌خواهد از سازه‌های متعارف خرد بشری فراتر رود و رویه‌های دلخواهانه سازنده این خردمندی‌ها را برون‌آوردن بشری را برملا کند، چه بهره و مساهمتی در مسیر بصیرت‌آفرینی برای بیرون آمدن انسان خردمند از پوسته خودتئیده جهالت مدرن فراهم می‌کند؟ این نوشتار تلاش می‌کند به این سؤال پاسخ دهد که سنت حالا جاافتاده و بالغ پساساختارگرایی، واجد چه چشم‌اندازهای نظری برای انسان پرمسئله قرن بیست و یکمی در عرصه روابط بین‌الملل است.

پساساختارگرایی را می‌توان مجموعه‌ای از اندیشه‌ها و ایده‌های رادیکال در فلسفه علوم اجتماعی دانست که بر خلاف جریان متعارف اثبات‌گرایی که به دنبال ارائه شواهد تجربی برای اثبات درستی فرضیه‌های علمی درباره واقعیت است، اساساً وجود ذاتی حقیقت/واقعیت را انکار می‌کند، دعاوی حقیقت/واقعیت را به مقوله‌هایی مانند زبان و قدرت تحویل می‌برد. به تعبیر دقیق هولیس و اسمیت اثبات‌گرایان به دنبال «تبیین علی» یا «از بالا به پایین»^۲ واقعیت اند اما پساساختارگرایان یا طرفداران هرمونوتیک به دنبال «فهم غیرعلی» یا «از پایین به بالا»^۳ واقعیت (Hollis and Smith 1991, 7). این دو سنت فکری را می‌توان مکمل یکدیگر برای تحلیل دقیق و جامع رویدادهای بین‌المللی دانست، چراکه به نظر الکساندر ونت هر کدام

1 Timeless Wisdom of Realism?

2 Top-down

3 Bottom-up

از آنها به سؤالات متفاوتی پاسخ می دهند و هیچ کدام مهم تر از دیگری نیستند (Cited in Chernoff 2005, 20). سنت پساساختارگرایی در روابط بین الملل که زمانی به تعبیر کورکی از «نظریات حاشیه ای» (kurki 2008, 15) محسوب می شد، امروزه به رهیافتی کاملاً شناخته شده همراه با ادبیاتی غنی تبدیل شده است. با توجه به قلت منابع در زبان فارسی، هدف این نوشتار این است که اندیشه های پساساختارگرایانه و پژوهش های ملهم از این اندیشه ها را بررسی کند.

پساساختارگرایی به مجموعه ای از دیدگاه ها و تأملات نظری و پژوهش های تجربی اطلاق می شود که اصولاً نسبت به تحقق شناخت عینی از پدیده های بین المللی با استفاده از روش های متعارف علوم اجتماعی بدبین اند. پساساختارگرایان معتقدند که چیزی به نام سوژه شناسای مستقل از زمینه شناخت وجود ندارد. تحقق شناخت منوط به بررسی زمینه های تکوین بخش موضوع مورد مطالعه و واکاوی زبان مسلط بر شناخت است. هم پدیده های مورد مطالعه و هم مجموعه شناخت های تحقق یافته، و حتی ابزارهای شناخت انسانی در بسترهای تاریخی تکوین می یابند و نمی توان به آنها به مثابه چیزهایی تعین یافته و قطعی در بیرون نگرست بلکه آنها را باید همواره در حال تکوین و تکون دانست. اگر شناخت حقیقی ناظر بر فهم ما از پدیده ها وجود ندارد، طبعاً ما با مجموعه متکثری از گفتمان ها مواجه هستیم که در نسبت با عوامل شارحان و ماهیت زبانی گفتمان ها شکل می گیرند.

پساساختارگرایی دیدگاه انتقادی نسبت به ساختارگرایی و تجددگرایی دارد. ژاک دریدا در مقاله «ساختار، نشانه و بازی در گفتمان علوم انسانی» به نقد ساختارگرایی در اندیشه مدرن می پردازد. به نظر او مفهوم ساختار همواره با نوعی مرکزیت، اصل و شالوده سرو کار دارد که نام های مختلفی بر آن نهاده شده است مانند غایت، ماهیت، حقیقت، استعلا و آگاهی. او با تکیه بر آثار نیچه و هایدگر و فروید نشان می دهد که هیچ مرکز و شالوده ای وجود ندارد و بنابراین همه چیز به گفتمان تبدیل شده است (طیب ۱۳۸۲). بنابراین پساساختارگرایی به تحلیل ساختارهای تولید معنا متناسب با تحولاتی می پردازد که به تعبیر ژیل دلوز نشانگر پیدایش «سوبژکتیویته جدید» در

اواخر قرن بیستم است (David Campbell 2013, 231-32). پاساساختارگرایی غالباً به ماهیت، نقش و کارکرد/کژکارکردی زبان می‌پردازد و نشان می‌دهد که معانی اجتماعی چگونه از طریق زبان برساخته می‌شوند (Steans 2010, 130). به عبارت دیگر، پاساساختارگرایی، یکی از ابزارهای تحلیل نقادانه وضعیت پساتجدد است (David Campbell 2013, 231). اگر بخواهیم معنای پاساساختارگرایی در روابط بین الملل را در قالب چند گزاره بیان کنیم می‌توانیم از تحلیل ریچارد دیویتاک کمک بگیریم که چهار اصل را برای آن بر می‌شمارد: ۱. توجه به روابط قدرت و دانش؛ ۲. به کارگیری روش‌هایی مانند شالوده‌شکنی و تبارشناسی؛ ۳. نقد دولت، مرزبندی، خشونت و هویت و ۴. بازنگری بنیادین رابطه بین سیاست و اخلاق (Burchill et al. 2005, Chapter 7). در این نوشتار به ترتیب به بررسی رابطه پاساساختارگرایی و روابط بین الملل و سپس هستی‌شناسی، روش‌شناسی، موضوع‌شناسی و نقدشناسی پاساساختارگرایی در روابط بین الملل می‌پردازیم.

۱. پاساساختارگرایی در رشته روابط بین الملل

ورود مباحث پاساساختارگراییانه به روابط بین الملل با مناظره نظری چهارم کلید خورد. در مناظره چهارم، برخلاف سه مناظره پیشین که عمدتاً موضوعات نظری و محتوایی روابط بین الملل مانند آنارشیک بودن نظام بین الملل، منطق سیاست بین الملل، چستی نظم بین الملل و امکان همکاری در نظم آنارشیک مورد بحث قرار می‌گرفت، مباحث فرانظری مانند هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی موضوع مناظره بود. به عبارت دیگر، آنچه در مناظره چهارم بیش از همه به چالش کشیده می‌شد، خود رشته روابط بین الملل و مبانی فرانظری آن بود تا تولیدات معرفتی در این دانش. در مناظره چهارم که با نام‌هایی مانند نیکلاس اونف، فردریش کراتوچویل، مایکل شاپیرو و جیمز دردریان به عنوان پیشروان نظریه پاساساختارگرایی روابط بین الملل شناخته می‌شود، هویت خود رشته روابط بین الملل با اتکاء به دستاوردهای پاساساختارگرایی مانند تأکید بر نقش زبان در ساختن واقعیت (Onuf 2013; Friedrich V. Kratochwil 1991)، نگاه به سیاست بین الملل

به مثابه متن، نقش گفتمان در ساختن سازه های معرفتی (Neal 2009, 166) و پیوند وثیق آن با ساختارهای قدرت (Neal 2009, 162-63)، مورد سؤال قرار می گیرد. کراتوچویل تا جایی پیش می رود که زبان را نه بازتاب کنش انسانی بلکه خود کنش می داند (F. Kratochwil 1993, 76). زبان به مثابه متن زمانی که در فرامتن یا زمینه قرار می گیرد، گفتمان را پدید می آورد. نگاه به دانش روابط بین الملل به مثابه گفتمان، این امکان را پدید می آورد که نه تنها به رویه های گفتمانی بازیگران بین المللی مختلف بلکه به خود گفتمان های دانش روابط بین الملل که سوژه های بین المللی و حوزه نظریه روابط بین الملل را پدید می آورند نیز توجه کنیم؛ یعنی نه تنها رویه های کنشگران بین المللی بلکه رویه هایی را بررسی کنیم که پدیده ها را به عنوان کنشگران قادر به بازنمایی قوام می بخشند. بنابراین باید هم رویه های فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی مولد کنشگران و هم نقش نظریه پردازان و نظریات روابط بین الملل در ارائه بازنمایی های خاص از کنشگران خاص را بررسی کرد. یعنی نظریات روابط بین الملل به جای ابزار تحلیل به عنوان موضوع تحلیل مورد بررسی قرار گیرند. از این طریق می توان نشان داد که چگونه رهیافت های تحلیلی، برخی ادراکات از سیاست بین الملل را مرجح می دارند و برخی دیگر را به حاشیه می رانند (David Campbell 2013, 236-37).

به نظر واکر دانش روابط بین الملل نه درباره «چگونگی جهان» بلکه درباره «شرایط آگاهی از چگونگی جهان» است (گریفیتس ۱۳۸۸). در بررسی های پساساختارگرایانه این شرایط آگاهی از جهان در قالب دانش روابط بین الملل، سه گرایش عمده را می توان تفکیک کرد: بازخوانی متون نظری، تحلیل گفتمان انتقادی بیرونی و تحلیل گفتمان انتقادی درونی.

هدف بازخوانی متون نظری روابط بین الملل، نشان دادن تناقضات و ارائه تفاسیر جدید از آنهاست. در واقع، هدف نشان دادن این است که یک متن، چگونه سر هم می شود و روایت مسلط سعی می کند با وجود تنش های درونی، نوعی ثبات ظاهری را به آن تحمیل کند. (دیویتاک ۱۳۹۱، ۲۴۶-۴۷). اشلی و واکر به بازخوانی آثار

کلاسیک روابط بین‌الملل از جمله آثار والتز و ماکیاولی می‌پردازند و ضمن نشان دادن تناقضات درونی آنها، به ارائه تفاسیر جدیدی از آنها می‌پردازند که لزوماً با گفتمان‌های جریان اصلی سازگار نیست. از جمله واکر با بررسی آثار ماکیاولی نشان می‌دهد که اولاً می‌توان به کتاب‌های دیگر ماکیاولی به جز شهریار هم رجوع کرد؛ ثانیاً کلام ماکیاولی خاص و محدود به زمان و مکان است نه عام و تعمیم‌پذیر و ثالثاً ماکیاولی اساس بر ضد عام‌گرایی‌های عصر خود شوریده است و سنت فکری او بیشتر با انسان‌گرایی جمهوری‌خواهی و فضایل مدنی سازگار است تا با سیاست قدرت. از نظر واکر تعهد ماکیاولی به ساختن اجتماعات سیاسی مبتنی بر اشتراک ارزشی، هیچ قرابتی با تفسیر واقع‌گرایان از آثار او ندارد. اشلی نیز معتقد است که مورگنتا به یک اجتماع بین‌المللی قائل بوده است و با تأکید بر تأویل‌گرایی، نسبی‌گرایی در شناخت و پرهیز از عام‌گرایی‌های فراتاریخی، رگه‌هایی از اندیشه پست مدرن را در درون خود داشته است (مشیرزاده ۱۳۸۶، ۲۷۳-۷۶).

هدف تحلیل انتقادی بیرونی، نشان‌دادن پیوند رویه‌های معرفتی تثبیت‌شده در دانش روابط بین‌الملل و رویه‌های عملی سیاست بین‌المللی و به عبارت دیگر، روابط قدرت/ دانش در عرصه روابط بین‌الملل است. از جمله توماس بیرستکر با بررسی سیلاب‌های درسی در دانشکده‌های مهم و پیشرو علوم سیاسی در امریکا نشان می‌دهد که انگیزه مباحث عمده نظری در روابط بین‌الملل دغدغه‌های سیاست خارجی امریکا بوده است نه کارکرد جهانی سیستم بین‌المللی. به نظر او بسیاری از سازه‌ها، چارچوب‌ها و مباحث نظری روابط بین‌الملل اساساً با محرک دغدغه‌های سیاست خارجی امریکا شکل گرفته است.

موضوعات پژوهشی، مفاهیم به کار گرفته، گستره جهانی مسائل و حتی واژگان مورد استفاده اساتید روابط بین‌الملل، بازتاب دهنده بسیاری از دغدغه‌های سیاستگذاران خارجی امریکا و مشکلات پیش‌روی آنها در بعد جهانی است. بیرستکر این دیدگاه خود را با بررسی زمینه‌های عملی تکوین نظریه ثبات هژمونیک در دهه ۱۹۷۰، نظم نوین جهانی دهه ۱۹۹۰ و جنگ بر ضد تروریسم دهه ۲۰۰۰

نشان می‌دهد. به نظر بیرستکر مباحث نظم جهانی پس از جنگ سرد مانند پایان تاریخ فوکویاما، برخورد تمدن‌های هانتینگتون، هشدار مرشایمر درباره نابودی نظم جنگ سرد (۱۹۹۰)، تحلیل جوزف نای از اجتناب‌ناپذیری رهبری امریکا (۱۹۹۰) و هشدار رابرت کاپلان درباره آنارشی پیش‌روی جهان (۱۹۹۴) از دیگر نشانه‌های تأثیرگذاری سیاست خارجی آمریکا بر نظریه روابط بین‌الملل است. این پیوند نظریه و رویه بعد از ۱۱ سپتامبر نیز ادامه یافت و مطالعه تروریسم را از حاشیه مطالعات امنیتی به متن آورد (Biersteker 2009)

در مقابل این دیدگاه که در قالب رویکردی پساساختارگرایانه می‌خواهد تحول رشته روابط بین‌الملل را بر اساس پیوند آن با رویه‌های عملی سیاست خارجی کشورهای بزرگ به خصوص آمریکا توضیح دهد، برایان اشمیت در قالب تحلیل گفتمان انتقادی درونی روابط بین‌الملل، به بررسی شالوده‌های دانش روابط بین‌الملل بر اساس گفتمان‌های اصلی جاری در درون این حوزه از معرفت بشری می‌پردازد. به نظر او گفتمان آنارشی، گفتگوی محوری رشته روابط بین‌الملل بوده است و این گفتمان، به چارچوب اصلی برای تحلیل طیف وسیعی از موضوعات از جمله امنیت، سیاست خارجی، و سازمان‌های بین‌المللی تبدیل شده است. در واقع مطالعه تاریخ گفتمانی روابط بین‌الملل می‌خواهد مراحل مختلف تغییر مفهومی آنارشی و استلزامات خاص آن را نشان دهد (Schmidt 1998). اما پساساختارگرایی نه تنها هویت مبنایی روابط بین‌الملل بلکه اساساً موضوعات مطالعاتی و سوژه‌های معرفتی آن را مورد سؤال قرار می‌دهد؛ مسئله‌ای که در ادامه در قالب هستی‌شناسی مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۲. هستی‌شناسی پساساختارگرایی

در این بخش به بررسی محورهای اصلی پساساختارگرایی در روابط بین‌الملل یعنی گفتمان، روابط قدرت/ دانش، بازنمایی و سیاست هویت می‌پردازیم. چرا که به تعبیر دیوید کمبل بازنمایی، روابط قدرت و دانش و سیاست هویت، نقش مهمی در تولید و

فهم روابط بین‌الملل دارند و پس‌اساختارگرایی مستقیماً به این موضوعات می‌پردازد .
(David Campbell 2013, 223)

۲-۱ گفتمان

گفتمان رویه‌زبانی است که مجموعه‌ای از قواعد و رویه‌های را برای شکل دادن به ابژه‌ها، سخن‌گویان و موضوعات به کار می‌اندازد (Shapiro 1990). فوکو گفتمان را گروهی از عبارات متعلق به یک صورت‌بندی گفتمانی (مشیرزاده ۱۳۸۶، ۲۶۰) یا نوعی «دارایی»^۱ مشتمل بر رویه‌های زبانی ارزشمند (Shapiro 1990) تعریف می‌کند. او گفتمان را یک رویداد یا رخداد می‌داند که فاقد وحدت و تداوم است. مسئله او این است که چگونه گروهی از گزاره‌ها با یکدیگر وحدت می‌یابند و یک گفتمان را شکل می‌دهند. شکل‌گیری گزاره‌های یک گفتمان تحت تأثیر سه مولفه مراجع برخوردار از صلاحیت (مثلاً پزشکان)، نهادهای مشروعیت بخش (مثل بیمارستان) و موقعیت فاعل شناسایی (مثل پزشکان) شکل می‌گیرد (طیب ۱۳۸۲).

دریدا نیز گفتمان را نظامی از تمایزها می‌داند که بر اساس بازی بی‌پایان دال‌ها و بدون وجود یک مرکز و مبنا، موقتا معنا را تثبیت می‌کند (طیب ۱۳۸۲، ۱۴۶-۵۱). توجه به گفتمان به معنای نفی عالم واقع و اهمیت ماده نیست. بلکه نفی این دیدگاه است که عالم خارج را می‌توان بیرون از گفتمان درک کرد. آنچه مهم است اینکه همین پدیده‌های غیرزبانی و فراگفتمانی را هم باید از طریق رویه‌های گفتمانی درک کرد (David Campbell 2013, 235-36). یکی از مهمترین رویه‌های گفتمانی روابط بین‌الملل، پیوند قدرت/دانش است که در ادامه بررسی می‌شود.

۲-۲ روابط قدرت/دانش

در این بخش ابتدا قدرت و سپس روابط قدرت/دانش بررسی می‌شوند. فوکو قدرت را در قالب «روابط قدرت»^۲ بررسی می‌کند نه کنشگران دارای قدرت. به این معنا که قدرت در اختیار یک مرکز صاحب قدرت نیست بلکه به شکلی پراکنده در قالب روابط یا مناسبات قدرت تولید می‌شود. به همین دلیل است که فوکو از فیزیک خرد

1 Asset

2 Power Relations

روابط قدرت ۱ سخن می‌گوید. (ادکینز ۱۳۹۱، ۲۲۴-۲۵). از نظر فوکو قدرت و شناخت دو روی یک سکه‌اند که از طریق مکانیزم‌های تحدید، حذف، نظارت و عینیت‌بخشی به وجود می‌آیند (مشیرزاده ۱۳۸۶، ۲۶۱). او در واقع نشان می‌دهد که دانش همواره ناشی از خواست قدرت برای دانش است و بنابراین همراه با نوعی خشونت است (طیب ۱۳۸۲، ۱۶۲-۶۴). دفاع جیمز دردریان از رهیافت بینامتنی در روابط بین‌الملل نیز ناظر بر این هدف است که جایگیری و عدم جایگیری^۲ نظریه‌ها را بفهمد و نشان دهد که یک نظریه چگونه مرجح بر دیگران و منفک از رویدادها قرار می‌گیرد (Der derian 1989, 6). بازنمایی نقش محوری در رهیافت بینامتنی دارد که در ادامه مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۲-۳ بازنمایی

استوارت هال بازنمایی را به معنای استفاده از زبان برای گفتن چیزهای معنادار یا به نمایش درآوردن جهان معنادار به افراد دیگر می‌داند که شامل استفاده از زبان، نشانه‌ها و ایماژهایی می‌شود که به بازنمایی می‌پردازد. بنابراین بازنمایی، تولید معنا از طریق چارچوب‌های مفهومی و گفتمانی است. از دیدگاه هال، ما جهان را از طریق بازنمایی می‌سازیم و بازنمایی می‌کنیم. واقعیت معنای ثابتی ندارد بلکه از طریق بازنمایی‌ها معنادار می‌شود (ربیع و احمدزاده نامور ۱۳۸۷، ۴۱-۴۴). سیاست بازنمایی یا سیاست گفتمانی، به بررسی نقش نمادها، متون و تصویرهای ساخته شده از طریق رسانه‌های مختلف در برساختن معانی و دست‌کاری برداشت‌های ذهنی گفته می‌شود (مشیرزاده ۱۳۸۶، ۲۷۷-۸۰). در ادامه به نمونه‌هایی از تحلیل‌های بازنمایانه در قالب پس‌اساختارگرایی اشاره می‌شود.

مایکل شاپیرو به بررسی نظام‌های بازنمایی رقیب در سیاست خارجی آمریکا یعنی گفتمان‌های استراتژیک، تجاری، مارکسیستی و لیبرال را می‌پردازد. این گفتمان‌ها در صدند روایت‌های متفاوتی از سیاست خارجی آمریکا و اقدامات مشروع و ممکن در این حوزه ارائه کنند. البته گفتمان استراتژیک، پر قدرت‌ترین گفتمان است اما این

1 Microphysics of Power Relations

2 Placement and Displacement

دخالت رسانه‌ها از طریق ارائه تصاویر، اقتصاد گفتمانی رسمی و غیر رسمی آمریکا را تغییر می‌دهد. چرا که عوام را در موقعیت قضاوت مستقلانه در مورد سیاست‌ها قرار می‌دهد. این اقتصاد تغییر یافته، استراتژی‌های گفتمانی به خصوص توازن بین جنبه‌های آشکار و پنهان آنها را به شدت تغییر می‌دهد. (Shapiro 1990) حرف شاپیرو این است که رسانه‌های تصویری فقط روایتگر صرف نیستند؛ چرا که تصاویر آنها می‌توانند روایت حاکم را زیر سؤال ببرند. یعنی بازنمایی بصری مثل فیلم و عکس می‌تواند با فراهم کردن امکان قضاوت به مخاطب، راه را برای به چالش کشیدن روایت‌های غالب باز کند (Shapiro 1990). برادلی کلاین نیز در بررسی خود نشان می‌دهد که ناتو چگونه می‌تواند با استفاده از سیاست بازنمایی، به یک انسجام فرهنگی، هویتی و سیاسی دست یابد (مشیرزاده ۱۳۸۶، ۲۷۷-۸۰). سیاست بازنمایی در عرصه هویت، یا همان سیاست هویت یا سیاست هویتی در ادامه مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۴-۲ سیاست هویت

بر اساس اندیشه پس‌اساختارگرایی، هویت ماهیتی خاص و حادث دارد و اشاره به هیچ حقیقت یا ذاتی ندارد (Connolly 1989). هویت سوژه‌های اجتماعی از طریق تمایزگذاری دائمی با محیط بیرونی تکوین می‌یابد. این فرایند تکوین هویت، در مورد همه سوژه‌های اجتماعی از جمله دولت صادق است. بر این اساس، دولت‌ها دارای هویت‌های پیشا اجتماعی و پیشا گفتمانی فرض نمی‌شوند بلکه در تعامل مستمر و پویا با محیط بیرونی است که هویت پویا به دست می‌آورند. هویت محصول رویه‌های انضباط بخشی جمعیت در داخل، و رویه‌های برون‌گذارانه‌ای است که هویت داخلی را از طریق تمایز مکانی و رویه‌های دیپلماتیک، نظامی و دفاعی شکل می‌دهند. بنابراین همه «دیگران» داخلی و خارجی باید مهار شوند تا هویت سیاسی تکوین یابد. این فرایند دائمی کسب هویت و بازتولید امنیت دولت را سیاست هویت می‌نامند (Campbell 1998).

در رابطه با سازه‌های کلان فرهنگی و تمدنی مانند شرق و غرب نیز می‌توان ظهورات این سیاست هویتی را در سطحی بزرگ‌تر مشاهده کرد که نمود عینی آن شرق‌شناسی در غرب و غرب‌شناسی در شرق است که موجودیت دیگری را برای هر کدام معناپذیر می‌کنند (Duncombe 2011). در همین سطح تحلیل، بدرالدین آرفی به بررسی دو سازه کلان «اروپا/اسلام» می‌پردازند. او بر این نظر است که نحوه تفکر/عدم تفکر، سخن گفتن/سکوت کردن، بیان/فراموش کردن درباره جنبه‌های مختلف از اسلام در اروپای غربی، بسیار تحت تأثیر مفاهیمی مانند «هویت» و «دیگری» است. بنابراین ضروری است که این مفاهیم «شالوده‌شکنی» شوند تا بتوان افق تفکر در باب امکان‌پذیری «اروپا - اسلام»^۱ را باز کرد. آرفی استدلال می‌کند که تفکر درباره اروپا - اسلام، مستلزم سیاست آپوریاتیک «دیگرسازی»^۲ است و با کاربرد رهیافتی جدید درباره اسلام در اروپا می‌توان از این آپوریا فراتر رفت (Arfi 2010a). طبعاً پژوهش‌های تجربی پساساختارگرایانه از این دست، زمانی انجام می‌شود که بتوان روش‌های پژوهش مبتنی بر پساساختارگرایی را مشخص کرد. در ادامه به بررسی این روش‌ها در پرتو معرفت‌شناسی پساساختارگرایی می‌پردازیم.

۳. معرفت‌شناسی و روش‌شناسی پساساختارگرایی

در این بخش ابتدا معرفت‌شناسی پساساختارگرایی را توضیح داده و سپس ابزارهای روش‌شناختی برگرفته از این معرفت‌شناسی مورد بررسی قرار می‌گیرد. سخن گفتن از «معرفت‌شناسی»، بلافاصله یادآور اثبات‌گرایی و روش‌های پژوهش عمدتاً کمی‌گرایانه برگرفته از آنهاست که برای مطالعه تجربی سوژه‌های عینی در علوم اجتماعی متعارف به کار می‌روند. نقد اصلی رابرت کوهن از آنچه او دیدگاه‌های «بازتابی» در روابط بین‌الملل می‌نامد همین است که نمی‌توانند روش‌های پژوهش مشخصی را برای بررسی موضوعات بین‌المللی ارائه کنند.

1 Euro-Islam

2 Aporiatic Politics of Othering

۱-۳. معرفت شناسی

معرفت شناسی به تعبیر اولی ویور پاسخ به این سؤال است که «چگونه می دانیم چیزی را که می دانیم، می دانیم». ویور معرفت شناسی را در معنای وسیع تر آن شامل برخی مباحث روش شناختی به کار می برد. به نظر او مباحث معرفت شناختی می تواند شامل طیف بزرگی از سؤالات درباره «فلسفه علم» و نحله های مختلف آن مانند استقراگرایان، ابطال گرایان، واقع گرایان و ابزارگرایان تا مباحث روش شناختی یعنی ابزارهای عملی کسب شناخت باشد. به نظر ویور معرفت شناسی در روابط بین الملل به این معناست که چه نوع دانشی می توان درباره روابط بین الملل به دست آورد، با چه ابزارهایی و با چه درجه ای از قطعیت (Waever 1997, 16). به تعبیری دیگر، معرفت شناسی نشان می دهد که دانشی که به دست می آید، دانشی مبتنی بر واقعیت عینی است یا صرفاً بر تفسیر ذهنی سوژه شناسا استوار است (Bieler and Morton 2010, 163). در این مقاله همین تلقی از معرفت شناسی، مینا قرار می گیرد و به همین دلیل، معرفت شناسی و روش شناسی در کنار یکدیگر مورد بحث قرار می گیرد.

سابقه مباحث معرفت شناختی در ادبیات روابط بین الملل به مناظره بینا پارادایمی در دهه ۱۹۸۰ باز می گردد. موضوع اصلی این مناظره، به چالش کشیدن پیش فرض های معرفت شناسی شالوده انگار جریان غالب روابط بین الملل یعنی مکاتب خردگرای واقع گرایی و لیبرالیسم بود. شالوده انگاری به این معناست که دعاوی معرفتی محکم و متقنی را می توان درباره عالم واقع عرضه کرد (Smith 2013, 5). اما معرفت شناسی پاسا ساختارگرایانه سه پیش فرض اساسی علم شالوده انگاران یعنی واقع گرایی معرفتی^۱ و وجود زبان علمی جهان شمول^۲ و نظریه تناظری صدق^۳ را رد و به جای آنها سه مولفه پسا اثبات گرایانه یعنی اعتقاد به تکوین اجتماعی معنا، برساخته بودن زبانی واقعیت و تاریخی بودن دانش (David Campbell 2013, 227-28) را قرار

1 Epistemic Realism

2 Universal Scientific language

3 Correspondence Theory of Truth

می‌دهد. اگرچه پساساختارگرایان وجود مشاهده‌گر جدا و مستقل از سیاست جهان را رد می‌کنند (ادکینز ۱۳۹۱، ۲۱۶-۱۷) و به ذهن‌پنیداری،^۱ زبان، گفتمان، مناسبات قدرت و سیاست زیستگانی (ادکینز ۱۳۹۱، ۲۱۹-۲۶) به عنوان موضوعات اصلی مورد نظر در تحلیل‌های اجتماعی باور دارند، اما این به معنای نفی امکان بررسی روشمند مولفه‌های بازنمایی، روابط قدرت/دانش و سیاست هویت برای درک امور جهانی (David Campbell 2013, 225) نیست. پساساختارگرایی با گریز از ذهنیت علم اثبات‌گرایانه، از تعامل دیالکتیکی تاریخ و ساختار و پیوند روش‌های تاریخی و علمی برای تحلیل حوادث و پیشامدهای متکثر زندگی بشر (Walker 1989) و ضرورت راه‌حل‌های تاریخی/همدلانه در مقابل راه‌حل‌های جهان‌شمول/شناختی و نیز «بازیابی تاریخی» (Friedrich Kratochwil 2007, 504-9) دفاع می‌کند. بر این اساس، دو روش تحلیل پساساختارگرایانه که در ادامه مورد بررسی قرار می‌گیرند، تبارشناسی و شالوده‌شکنی هستند.

۲-۳ تبارشناسی

تبارشناسی یک سبک فکری تاریخی است که اهمیت روابط قدرت - شناخت را نشان می‌دهد و ثبت می‌کند. تبارشناسی‌ها «بر فرایندهایی تمرکز دارند که ما از طریق آنها سرچشمه‌ها را بر ساخته‌ایم و به بازنمایی‌هایی خاص از گذشته معنا داده‌ایم، بازنمایی‌هایی که پیوسته زندگی روزمره ما را هدایت می‌کنند» (دیویتاک ۱۳۹۱، ۲۳۷-۳۸). به نظر فوکو، وظیفه تبارشناس رد هرگونه اصل و منشأ و هویت و غایت و نشان دادن کثرت، گسستگی و پراکندگی رویدادها و پدیده‌هاست. تبارشناس تلاش می‌کند خواست قدرت و بازی بی‌پایان سلطه را در پس این رویدادها نشان دهد (طیب ۱۳۸۲، ۱۶۲-۶۴). تبارشناسی به معنای «تحلیل تبار و چگونگی ظهور پدیده‌ها» تلاش می‌کند «دریابد که چگونه از دل عوامل متعدد رویدادی خاص سر بر می‌آورد که ضروری به نظر می‌رسد» (مشیرزاده ۱۳۸۶، ۲۶۱). تبارشناسی به معنای نگارش پادتاریخ‌ها^۲ مبتنی بر این فرض است که به تعبیر فوکو تاریخ به معنای

1 Subjectivity

2 Counter-history

افشای تدریجی حقیقت نیست بلکه «بازی مکرر و بی پایان سلطه‌ها» است. بنابراین، تبارشناسی تلاش می‌کند صورت‌بندی‌های هویتی غالب و طبیعی فرض شده را مورد چالش و پرسش قرار دهد (دیویتاک ۱۳۹۱، ۲۳۸-۴۲). بنابراین به تعبیر فوکو، تبارشناسی به معنی «نوشتن تاریخ حال یا اکنون» است؛ یعنی چه چیزی باعث شده است وضعیت کنونی را هنجارمند و طبیعی ببینیم؟ و چه چیزی از تاریخ کنار گذاشته شده است تا جریان کنونی امور مشروع جلوه کند؟ (دیویتاک ۱۳۹۱، ۲۴۲-۴۴).

یکی از نمونه‌های عملی تبارشناسی در دوران اخیر، تبارشناسی حوادث ۱۱ سپتامبر است. تبارشناسی به جای تحلیل‌های مبتنی بر عاملیت واحد و رابطه یک‌سویه بین علت و معلول، در صدد است تحلیل ارائه کند که بر اساس آن بتوان نقش غرب در تولید فناوری‌های مولود خشونت و نیز ایجاد نارضایتی‌های منجر به این رویدادهای خشن را بررسی کند. تبارشناس در این نوع تحلیل، تلاش می‌کند به تعبیر دریدا از واژگان و تفاسیر تحمیلی صاحبان قدرت فراتر رود (دیویتاک ۱۳۹۱، ۲۴۲-۴۴). کمبل بر اساس ایده چشم‌اندازگرایی^۱ بر این نظر است که رویداد ۱۱ سپتامبر را می‌توان از مناظر مختلف بررسی و فهم کرد (دیویتاک ۱۳۹۱، ۲۳۸-۳۹).

۳-۳ شالوده شکنی

پساساختارگرایان به رابطه تکوینی متقابل بین امر واقع و متن قائل اند؛ ژاک دریدا جهان را متن می‌داند و معتقد است که جهان «واقعی» همچون یک متن قوام می‌یابد و لاجرم تفسیر این متن از اهمیت فوق‌العاده برخوردار است. «بازی متقابل متنی» به همین رابطه قوام‌بخشی متقابل میان تفاسیر مختلف و تکوین جهان اشاره دارد. یکی از مهمترین روش‌های پاساساختارگرایان برای شکستن این رابطه متقابل متنی، شالوده شکنی^۲ است (دیویتاک ۱۳۹۱، ۲۴۴-۴۵).

یکی از سازوکارهای متنی که به تکوین سوژه منجر می‌شود، روابط معنایی بین جفت‌های دوگانه است. هدف شالوده‌شکنی نشان دادن روابط معنایی دوگانه و سلسله‌مراتبی‌ای است که سوژه «خود» را به عنوان سوژه‌ای مرجح، اصیل، ناب و

1 Perspectivism

2 Deconstruction

خوب و «دیگری» را به عنوان سوژه‌های خطرناک، غیراصیل و دست دوم تولید می‌کنند. ژاک دریدا با واسازی یا شالوده‌شکنی درصدد است این نظم ظاهراً طبیعی بین جفت‌های دوگانه را فروبشکند و نشان دهد که برون‌گذاری و حذف «دیگری» چه نقش اساسی در تکوین «خود» دارد (David Campbell 2013).

نمونه بارز شالوده‌شکنی در روابط بین‌الملل، اختلاف نظر درباره بنیان‌های دانش روابط بین‌الملل است؛ به این معنا که دانش روابط بین‌الملل که مدعی دستیابی به حقایق جهانشمول درباره زندگی کلی بشر است، دستخوش تفاسیر و دگرگونی‌های مفهومی مختلفی بوده است که یکپارچگی ظاهری آن را از بین می‌برد. مثلاً تحلیل ساختارگرایانه که مدعی دانش عام در روابط بین‌الملل است از تنوع درونی برخوردار است. مثلاً الگوهای رفتاری مورد نظر مارکس یا والرش‌تاین در مورد تقسیم کار جهانی و یا تحلیل‌های ساختاری زبان‌شناسانی مانند سوسور و دریدا، به کلی متفاوت از تحلیل‌های ساختاری والتز هستند (Walker 1989). بعد از بررسی دو روش پساساختارگرایانه تبارشناسی و شالوده‌شکنی باید دید که موضوعات محوری دانش روابط بین‌الملل تحت تأثیر این رویکرد و روش‌ها چه سامانی پیدا می‌کنند.

۴. موضوع شناسی پساساختارگرایی

در این بخش، از منظر پساساختارگرایی به بررسی مفاهیم محوری روابط بین‌الملل یعنی آنارشی، دولت دارای حاکمیت، قدرت و سیاست خارجی می‌پردازیم. در اینجا نشان داده می‌شود که این مفاهیم چگونه تحت تأثیر پساساختارگرایی، تصویر متفاوتی از دانش روابط بین‌الملل ارائه می‌کنند.

۱-۴ آنارشی

ریچارد اشلی مشکله آنارشی از «لحظه تعریف‌کننده» اکثر تحقیقات روابط بین‌الملل می‌داند. هدف اشلی این است که استنتاج سیاست قدرت از فقدان حکومت مرکزی را زیر سؤال ببرد. او این کار را از طریق تحلیل جفت دوگانه حاکمیت در داخل/آنارشی در خارج انجام می‌دهد (دیویتاک ۱۳۹۱، ۲۴۷-۴۹). به نظر ریچارد اشلی آنارشی حاصل قیاس داخلی مورد اشاره هلدی بول است که تجربه فرهنگی مدرن را

به عنوان اصل و مبنا می‌پذیرد و خارج از آن را سراسر مخاطره، بی‌نظمی و بی‌معنایی افسارگسیخته تلقی می‌کند. گفتمان آنارشی از طریق رویه‌های شناختی به مرزبندی جانبدارانه تاریخ و ابهام‌زدایی از فرصت‌ها و تهدیدهای پیش‌روی انسان مدرن می‌پردازد و عرصه‌های متمرّد و نافرمان زندگی انسان در محیط بین‌المللی را اهلی یا رام می‌کند. به طور کل اشلی با رویکردی پس‌ساختارگرایانه، در صدد شالوده‌شکنی گفتمان‌های آنارشی و حاکمیت، با هدف نشان دادن تعارض‌های درونی، ماهیت سیاسی و تاریخی بودن ادعاهای جهان‌شمولی تفکر غرب در عرصه روابط بین‌الملل و در نتیجه بازشدن عرصه برای تکثر، ابهام و چندگانگی معنایی به عنوان ابزارهای جدید قدرت در عرصه جهانی است (Ashley 1995). اشلی در این فاز حماسی از اندیشه خود، مفاهیم محوری رویکردهای هژمونیک روابط بین‌الملل را مورد نقد قرار می‌دهد. چراکه هدف اشلی رها کردن نظریه از کنترل‌های تکنیکی و جهت دادن آن به سمت رهایی است (Jarvis 1999, 93-119). هدف اصلی اشلی، زیر سؤال بردن سلطه دولت دارای حاکمیت است که در ادامه به آن پرداخته می‌شود.

۲-۴ دولت دارای حاکمیت

یکی از موضوعات مورد تأکید پس‌ساختارگرایی، توجه به رویه‌های دولت‌مداری است؛ یعنی اینکه چگونه دولت‌ها به لحاظ تاریخی و مفهومی به وجود می‌آیند و صورت‌بندی سیاسی، تکوین اقتصادی و برون‌گذاری اجتماعی آنها چگونه شکل می‌گیرد (Campbell 2013, 226). پس‌ساختارگرایان دو سؤال درباره دولت مطرح می‌کنند: دولت برخوردار از حاکمیت چگونه طبیعی جلوه می‌کند و چگونه دولت چنان به نظر رسانده می‌شود که گویی ذاتی دارد؟ در واقع سؤال اصلی پس‌ساختارگرایان درباره دولت این است که شرایط و نتایج تکوین دولت برخوردار از حاکمیت چیست. اشلی با استفاده از مفهوم هژمونی نشان می‌دهد که چگونه معنای خاصی از سوژگی سیاسی در قامت دولت دارای حاکمیت مدرن، مسلط می‌شود و سوژگی سیاسی بدیل نفی می‌شود. اما سؤال این است که دولت چگونه می‌تواند به این سلطه سوژگی دست یابد. اشلی این سلطه دولت را به رویه‌های

سیاسی مربوط می‌داند که دولت‌ها همواره اجرا می‌کنند؛ مانند اعمال سیاست‌های داخلی و خارجی، راهبردهای امنیتی و دفاعی، پروتکل‌های معاهده‌سازی و رویه‌های بازنمایی در سازمان ملل متحد به دست می‌آورد. سینتیا وبر نیز دولت را محصول هستی‌شناختی رویه‌های اجرایی می‌داند. به بیان او «دولت‌ملت‌های واجد حاکمیت سوژه‌هایی از قبل داده شده نیستند، بلکه سوژه‌هایی در حال شدن‌اند». به تعبیر دوتی دولت «هرگز متحقق نمی‌شود اما در فرایند متداوم انضمامی شدن است» (دیویتاک ۱۳۹۱، ۲۵۹-۶۳).

هدف نظریه پسااستارگرا از به چالش کشیدن مفهوم حاکمیت، نفی امکان وجود سوژه حاکم برتر از دیگران یعنی دولت به عنوان اساس همبستگی یا داوری اخلاقی در جامعه بشری است. از این نظر، ترسیم مرزهای جغرافیایی را نمی‌توان عملی معصومانه، بیطرفانه و ناشی از ملاحظات جغرافیایی خنثی دانست. بلکه به تعبیر جرال دوتای^۱ آنها «محصول تاریخ مبارزه میان مراجع اقتدار رقیب بر سر قدرت سازمان‌دهی، تصرف، و اداره فضا است». البته امروزه اهمیت تسلط فیزیکی بر مرزهای سرزمینی، جای خود را به اهمیت کنترل بر شبکه‌های مالی، اطلاعاتی و مواد خام داده است. امروزه ابزار هژمونی بیشتر تسلط بر شبکه‌هاست نه سرزمین‌ها. ضمن اینکه عامل توسعه کشورها شفافیت مرزهاست نه تصلب مرزها (Biersteker 2002, 161-70). در این صورت می‌توان فهمید که پسااستارگرایی به دنبال سیاستی عاری از حاکمیت است چرا که حاکمیت را به لحاظ هستی‌شناسی گمراه‌کننده و به لحاظ اخلاقی زیان‌بار می‌داند (دیویتاک ۱۳۸۶، ۴۲۲-۲۵) و دیگر نمی‌تواند راه حلی تاریخی برای مشکل تکثرگرایی/جهانشمولی فرهنگی به حساب آید (Guzzini 2000, 154).

بدرالدین آرفی نیز با رویکرد پسااستارگرایانه تلاش می‌کند تلقی از دولت در نظریه سازه‌انگاری ونت را با استفاده از مفهوم «فانتزی» به چالش بکشد. بدرالدین آرفی نظریه سازه‌انگاری اجتماعی ونت را یک گفتمان می‌داند. به این معنا که این نظریه

1 Tuthail

مبتنی بر شرایط امکان پذیری گفتمانی^۱ معینی بنا شده است. آرفی با بهره گیری از نظریه گفتمان لاکان این شرایط امکان پذیری را بررسی می کند و استدلال می کند که تمایل به بست گفتمانی^۲ در نظریه ونت از طریق فانتزی^۳ پدید می آید (Arfi 2010b). نظریه ذات انگارانه دولت به عنوان شخص، فانتزی نظریه ونت است و در واقع توجیهی برای دولت ذات انگارانه فراهم می کند، چرا که دولت دارای دو جنبه پیشاجتماعی فراگفتمانی و نقش - هویت به عنوان موضوع گفتمان سیستمیک نظریه روابط بین الملل فرض می شود و ونت سعی می کند با برداشت حداقلی از دولت، توسل به واقع گرایی علمی و فرض کردن دولت به عنوان شخص، نشان دهد که هسته پیشاجتماعی دولت در درون گفتمان نظری او قرار ندارد و وابسته به بیرون نظریه است (Arfi 2010b, 442-43). یکی از مهمترین ویژگی های دولت دارای حاکمیت، بعد قدرت است که در بخش بعدی به آن پرداخته می شود.

۳-۴ قدرت

پساساختارگرایی بر مفهوم قدرت نیز تأثیر گذارده است. امروزه قدرت به عنوان یک «رابطه» تعریف شده است نه صرفاً یک «خصوصیت». رابرت دال قدرت را «توانایی بازیگر الف در واداشتن بازیگر ب به انجام کاری که در غیر این صورت انجام نمی داد» و بارنت و دووال «تاثیرگذاری بر توانمندی بازیگران در تعیین شرایط و سرنوشت خود» تعریف کرده اند. بارنت و دووال در برداشت پیچیده خود از قدرت آن را به قدرت تعاملی یا «قدرت بر»^۴ و قدرت تکوینی یا «قدرت به»^۵ تقسیم می کنند. در قدرت تکوینی تاثیرگذاری بر دیگران از طریق تکوین هویت اجتماعی کنشگران میسر می شود. در واقع قدرت تکوینی کیستی و چیستی بازیگران اجتماعی را مشخص کرده و گزینه های ممکن را برای آنها مشخص می کند. بنابراین قدرت تکوینی، قدرت برساختن هویت های دیگران مطابق با اهداف مورد نظر است.

1 Discursive conditions of possibility

2 Discursive closure

3 Fantasy

4 Power over

5 Power to

(Barnett and Duvall 2005, 42-49). بارنت و دووال قدرت را به قدرت ساختاری، نهادی، اجباری و مولد تقسیم می‌کنند. قدرت مولد به معنای تکوین سوژه‌های اجتماعی از طریق «نظام‌های شناخت» ۱ و «رویه‌های گفتمانی» ۲ است. ایور نیومن نیز قدرت مفهومی ۳ را قدرتی تعریف می‌کند که زمینه‌های گفتمانی خود را به وسیله خلق رویه‌های جدید یا حفظ رویه‌های قبلی به دست می‌آورد و زمینه بسط اقتدار را فراهم می‌کند (Neumann 2002, 636). تلقی پسااقتدارگرایانه از قدرت، می‌تواند به پیشبرد سیاست خارجی کشورها کمک کند چراکه سیاست خارجی در معنای پسااقتدارگرایانه آن، لزوماً بر اساس میزان قدرت کشورها شکل نمی‌گیرد بلکه تلقی و تفسیر از قدرت خود و دیگری نقش پررنگی در صورت بندی سیاست خارجی کشورها دارد. این موضوع را در ادامه مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۴-۴ سیاست خارجی

سیاست خارجی در اندیشه پسااقتدارگرا به معنای روابط رسمی کنشگران دولتی برای دستیابی حداکثری به منافع ملی عیناً تعریف شده نیست. بلکه به تعبیر دیوید کمبل سیاست خارجی رویه مرزسازی بین داخلی و خارجی و به تعبیر کلی‌تر، خود و دیگری است که در درون گفتمان مدرن و جفت‌های دوگانه آن مانند عین/ ذهن، عقلانی/ غیرعقلانی، نظم/ آشفتگی، عمومی/ خصوصی و غیره شکل می‌گیرد (D. Campbell 1998). به تعبیر مایکل شاپیرو سیاست خارجی فرایندی است که طی آن موضوع مورد بررسی، «بیگانه»^۴ می‌شود تا از «ما» متمایز گردد و به عنوان خطر بازنمایی شود. بنابراین می‌توان سیاست خارجی را رویه‌های سیاسی دانست که خطر را در عرصه بین‌المللی تعریف می‌کند و از این طریق هویت آن کشور را تکوین می‌بخشد (جورج و کمبل ۱۳۷۵، ۱۶۰). بررسی کلاسیک کمبل درباره سیاست خارجی و هویتی آمریکا در قبال «دیگران» نشان می‌دهد که خطر و تهدید پدیده‌ای معلول تفسیر ما از مرزبندی داخلی/ خارجی و خود/ دیگری است که در درون گفتمان‌های

1 Systems of knowledge

2 Discursive practices

3 Conceptual power

4 Strange

سیاسی شکل می‌گیرند و بنابراین درک چگونگی برساخته شدن خطر، باید به شالوده شکنی این گفتمان‌های سیاسی پردازیم (D. Campbell 1998). طبعاً رویکرد پاساختارگرایی که بی‌محابا به موضوعات و مفاهیم محوری روابط بین‌الملل و بنیان این رشته علمی می‌تازد، باید انتظار داشته باشد که منتقدان، همین جنس انتقادات رادیکال را درباره آن مطرح کنند. این انتقادات را در ادامه بررسی می‌کنیم.

۵. نقدشناسی پاساختارگرایی

انتقادات وارد به پاساختارگرایی را می‌توان در قالب چهار نقد نقصان هستی‌شناسانه، نسبی‌گرایی معرفت‌شناسانه، خلأ روش‌شناسانه و برج عاج‌نشینی بررسی کرد.

۱-۵ نقصان هستی‌شناسانه

برخی منتقدان، پاساختارگرایی را واجد تناقض درونی می‌دانند. چرا که پاساختارگرایی از یک طرف به دنبال نفی عام‌گرایی و تلاش برای تحلیل پدیده‌ها بر اساس ماهیت خاص، اقتضایی و حادث بودن آنها و ارجاع به گفتمان برای شناخت پدیده‌های بین‌المللی است، ولی از طرف دیگر، درک آنها از سیاست بین‌المللی به عنوان جهان امور خاص و این ایده که امور بین‌المللی از طریق توالی تغییرپذیر دیدگاه‌ها و گفتمان‌های خاص تکوین می‌یابد به این معناست که «همه» سیاست بین‌المللی را می‌توان با ارجاع به امور خاص توضیح داد (Lizée 2011, 64). ریچارد اشلی نیز این تناقض را به نوعی مورد اشاره قرار می‌دهد و از آن به «بن‌بست» تعبیر می‌کند. به نظر او رهیافت پاساختارگرایی، به معنای تأیید کفایت و درستی مدل فعالیت انتقادی است که خودش محصول یک منبع، اصل و سوپزکتیویته است. به عبارت دیگر، پیش‌فرض این رهیافت، وجود یک سوپزکتیویته پارادایمیک در قالب نوع ایده‌آلیزه‌شده‌ای از مدل فعالیت انتقادی است (Ashley 2008, 246-47). در این مدل ایده‌آلیزه شده، برخی مفاهیم بدون توجه کافی به بسترها و پیوسته‌های نظری همراه با آنها وارد روابط بین‌الملل شده‌اند و در عین حال برخی از مؤلفه‌های

مفیدتر و کاربردی تر دیگر مثلا درباره اقتصاد سیاسی مورد غفلت قرار گرفته اند. حتی جارویس تا جایی پیش می رود که پساساختارگرایی را «ابزاری استثمارشده» در خدمت جاه طلبی های سیاسی و نظری پساساختارگرایان توصیف می کند (Jarvis, 1999, 108).

۲-۵ انتقاد معرفت شناسانه از نسبی گرایی

یکی از نقدهای مهم معرفت شناسانه به پساساختارگرایی این است که راهی برای تمایز میان دانش خوب و بد باقی نمی گذارد؛ چرا که اگر قدرت همه جا هست، پس نمی توانیم درباره اعتبار گفتمان های مختلف قضاوت کنیم. در واقع بدبینی به روایت های کلان باعث شده است که پساساختارگرایان به این متهم شوند که به مطالعات تجربی بی سرانجامی می پردازند که چیزی جز تفسیر یا بیان داستان ها درباره موضوع مورد بررسی در بر ندارد (Stearns 2010, 152-53).

اگر پساساختارگرایی به این معناست که هیچ چیز معنای ذاتی ندارد؛ هیچ چیزی از جمله دولت واقعا وجود ندارد، بر هیچ چیزی نمی توان نام نهاد؛ سوژه ها ساختمان های سرهم بندی شده ای هستند که هویت تهی آنها در طول تاریخ حک شده است و تاریخ نیز صرفا تفسیری مبتنی بر رویه سلطه است، پس می توان از «شکاف پوچ گرایانه»^۱ «ذهن گرایی فلسفی»^۲ و «آنارشسیسم خالص» خودمخرب در رویکرد پساساختارگرایانه انتقاد کرد. چرا که پساساختارگرایی هیچ نظریه و دانشی برای تصمیم گیری، قضاوت، تجویز و اقدام ارائه نمی کند (Jarvis 1999, 199-202).

اما پاسخ پساساختارگرایان این است که انکار شالوده نهایی و حقانیت یک جهان بینی یا ارزش یا متن خاص به این معنا نیست که نمی توان با برخی مواضع مخالفت کرد. چرا که نقد و شالوده شکنی، ابزارهای سیاسی خوبی برای بر ملا کردن تعصب ایده ها یا مواضع خاص هستند. این انتقاد، مبتنی بر سوء برداشت از مفهوم «مسئولیت» است. عدم وجود «حقیقت جهانشمول» و «کارگزار جهانشمول» به این معنا نیست که

¹ Nihilistic chasm

² Philosophical mentalism

پسا ساختارگرایان نمی توانند مسئولیت اقدامات خود را بر عهده گیرند. آنها حقایق تمامیت خواه را رد و از تنوع استقبال می کنند (Steans 2010, 152-53).

۳-۵ انتقاد روش شناسانه جریان خردگرا از فقدان برنامه پژوهشی

مشهورترین نقد وارد بر دیدگاه های پسا ساختارگرایانه، نقدی معرفت شناختی رابرت کوهن در سخنرانی خود در انجمن مطالعات بین المللی آمریکا در سال ۱۹۸۸ است. از نظر کوهن تا زمانی که طرفداران پسا ساختارگرایی نتوانند برنامه ای پژوهشی یا مطالعات موردی مبتنی بر پیش فرض های پسا ساختارگرایانه عرضه کنند، به گونه ای که منجر به ارائه «نظریه های قابل آزمون»^۱ شود، به ناچار منزوی شده و در حاشیه قرار خواهند گرفت (Cited in Smith 2013, 6). استفن والت نیز بر این نظر است که نظریات پسا ساختارگرا، فقط به تخریب جریان اصلی روابط بین الملل می پردازند ولی نظریات جایگزینی عرضه نمی کنند (Walt 1998, 32). استدلال جریان اصلی روابط بین الملل این است که نظریات خردگرا، علی رغم برخی نقاط ضعف شان، برنامه مدونی برای تولید و آزمون فرضیه های علمی منتج به شناخت پدیده های جهان خارج عرضه می کنند؛ حال آنکه پسا ساختارگرایی صرفاً جنبه تخریبی دارند و اصولاً با امکان شناخت منطبق با واقع مشکل دارند. بنابراین رهیافت پسا ساختارگرایی نمی تواند در درون رشته روابط بین الملل که بنا به تعریف، به دنبال شناخت پدیده های بین المللی است، جایگاهی داشته باشد. ضمن اینکه نفی مرجع بیرون از متن برای تحقق شناخت، روابط بین الملل را از بررسی زندگی واقعی بین المللی دور می کند و محققان را سرگرم موضوعات خیالی و بدون کاربرد می کند (مشیرزاده ۱۳۸۶، ۲۸۴)؛ موضوعی که مفصل تر در بخش بعدی مورد بررسی قرار می گیرد.

۴-۵ برج عاج نشینی

منتقدان بر این نظرنند که پسا ساختارگرایی رویکردی فلسفی، غیرسیاسی و ناعمل گرایانه در پیش گرفته است و از آنجا که به کنشگران و مسئولیت آنها بی توجه

1 Testable theories

است (Weber 2005, 78)، نمی‌تواند توصیه عملی برای برطرف کردن نابرابری‌ها و نابسامانی‌های زندگی بین‌المللی انسان ارائه کند. از جمله استینز به دیدگاه برخی منتقدان اشاره می‌کند که پساساختارگرایی را فاقد موضوعیت در روابط بین‌الملل می‌داند چراکه به مسائل عملی بی‌توجه است و نمی‌تواند رفتارهای بین‌المللی را تحلیل کند. پساساختارگرایی از این جهت به محافظه‌کاری متهم می‌شود که هیچ پیشنهاد جایگزینی برای عمل‌رهایی‌بخش ارائه نمی‌کنند و به خشونت و سرکوب ذاتی نظام سرمایه‌داری بی‌توجه‌اند. این اندیشه همه ارزش‌ها را برساخته‌هایی مصنوعی می‌داند که منجر به برقراری رابطه سلطه می‌شود و بنابراین امکان کنش انسانی برای پایان دادن به سلطه را نفی می‌کند (مشیرزاده ۱۳۸۶، ۲۸۵). منتقدان از نقد بی‌عملی پساساختارگرایی فراتر می‌روند و ادعا می‌کنند که این دیدگاه منجر به ناتوانایی^۱ یعنی نفی کارگزاری و عاملیت سوژه‌های حاشیه‌ای می‌شود. نقد مارکسیست‌ها و فمینیست‌ها این است که پساساختارگرایی نشان می‌دهد که قدرت در همه‌جا حضور دارد، اما زمینه و نحوه اقدام مشترک برای مقاومت در مقابل روابط قدرت و اقدام سیاسی برای ساختن جهانی بهتر را نشان نمی‌دهد (Stearns 2010, 53-152).

برخی منتقدان، متن‌گرایی افراطی را عامل بی‌توجهی پساساختارگرایان به مسائل عملی می‌دانند. از جمله جارویس معتقد است که پساساختارگرایی فقط می‌تواند محدودیت‌های یک متن خاص را با شناسایی ریشه‌ها، پیش‌فرض‌ها و سکوت‌های آن نشان دهد. ولی نمی‌تواند به مشکلات واقعی و عملی روابط بین‌الملل بپردازد. بر فرض که پساساختارگرایی توانسته باشد روابط بین‌الملل را با جدیدترین تحولات در نظریه سیاسی و علوم انسانی آشنا کرده باشد و محقق روابط بین‌الملل همان کاری را انجام دهد که منتقدان ادبی انجام می‌دهند. اما باید گفت که خواندن و نقد یک متن ادبی با کاری که در دانشکده‌های علوم سیاسی و روابط بین‌الملل انجام می‌شود بسیار متفاوت است. روابط بین‌الملل با بازی خطرناک قدرت مادی سرو کار دارد و ادبیات

1 Disempowering

با حس. بنابراین نمی‌توان ابزارهای ادبی را برای روابط بین‌الملل نیز مفید دانست (Jarvis 1999, 198).

در همین راستا، ایور نیومن با انتقاد از تأکید صرف بر «چرخش زبانی»، کنش کلامی و رویکرد متن‌گرایانه در علوم اجتماعی، از بیرون ماندن سایر اشکال کنش از دایره تحلیل انتقاد می‌کند. به نظر نیومن باید به دیدگاه‌های واقعی متفکرانی مانند ویتگنشتاین و فوکو بازگردیم که به رویه‌ها هم به عنوان مکمل چرخش زبانی توجه داشته‌اند. بنابراین نیومن از «چرخش رویه‌ای»^۱ به عنوان مکمل چرخش زبانی دفاع می‌کند. به نظر او فرهنگ، زاینده تعامل دوگانه رویه‌ها و گفتمان‌ها در بستر داستان‌هاست. نیومن تحلیل گفتمان صرف را تحلیل از راه دور و کاهلانه می‌داند که نسبت به اطلاعات میدانی و رویه‌های عملی سیاست بی‌توجه‌اند. به نظر نیومن با تحلیل گفتمان می‌توان شرایط تحقق کنش را بررسی کرد اما در چرخش رویه‌ای، خود کنش اجتماعی مورد بررسی قرار می‌گیرد. منظور از رویه، اشکال کنش است که به طور اجتماعی به رسمیت شناخته شده است. به عبارت دیگر، گفتمان، پیش‌شرط عمل است و رویه، الگوهای اجتماعی شده عمل (Neumann 2002, 628-31).

البته پس‌اساختارگرایان همواره به انتقاد بی‌عملی و برج عاج‌نشینی پاسخ داده‌اند. مهمترین پاسخ آنها این است که درست که پس‌اساختارگرایی را نمی‌توان در زمره تفکر سیاسی چپ یا راست طبقه‌بندی کرد اما این به معنای بی‌عملی سیاسی نیست. انتقاد پس‌اساختارگرایان از پروژه‌های فکری نولیبرال و رهیافت نوسازی به توسعه، ایده‌های پس‌اساختارگرایانه مانند اخلاق (Stears 2010, 152-53)، تأکید بر بررسی بی‌وقفه قدرت و تأثیر آن بر تثبیت هویت‌ها (Weber 2005, 78)، برجسته‌سازی مفهوم حاکمیت دولت به عنوان موضوع هویت سیاسی تلاش برای رسیدن به ساز و کارهای بدیل برای سازماندهی حیات سیاسی (Hansen 1997, 355-56)، و شالوده‌شکنی گفتمان‌های مسلط و در نتیجه باز شدن فضا برای سوژه‌های حاشیه‌ای

1 Practice turn

(Stears 2010, 152–53) نشانه توجه کامل آنها به مقتضیات عملی و تبعات سیاسی اندیشه‌ورزی انتقادی پسا‌ساختارگرایان است.

نتیجه‌گیری

پسا‌ساختارگرایی با به چالش کشیدن روایت‌های کلان و از جمله ادعاهای جهانشمول عقلانیت مدرن غربی در عرصه شناخت اجتماعی، امید تازه‌ای را در میان کسانی ایجاد کرده است که به دنبال ارائه روایت‌های بدیل بر ضد هژمونی روابط بین‌الملل غربی و به خصوص نسخه آمریکایی آن هستند. تأکید بر مقولاتی مانند گفتمان، رابطه قدرت/دانش، بازنمایی و سیاست هویت و برملا کردن رویه‌های تاریخی و زبانی سازنده آن از طریق شالوده‌شکنی و تبارشناسی، امکان فراتر رفتن از مرزهای کنونی روابط بین‌الملل را برای سوژه‌های غیرغربی فراهم کرده است. نکته جالب این است که امروزه گریز از «کوتاه بینی» روابط بین‌الملل غربی و توجه به بسترهای غیرغربی روابط بین‌الملل، در محافل غربی تحت عنوان موج «ژئوکالچر» روابط بین‌الملل یاد می‌شود. موج ژئوکالچر که نشان از فروتنی دانش روابط بین‌الملل دارد، به این معناست که در تولید گزاره‌های علمی و کاربست نظریات روابط بین‌الملل باید مؤلفه‌های فرهنگی و محلی جوامع را در نظر داشته باشد. شاید بتوان ادعا کرد که نقطه آغازین این فروتنی، توجه پسا‌ساختارگرایی به نقش زبان، روابط قدرت، امکان‌های جدید مقاومت، نقش مشروعیت‌بخش تاریخ، مرزبندی خود/دیگری، اهمیت صداهای حاشیه‌ای، امکان گریز از رویه‌های دولت‌محور و باز کردن فضا برای مفصل‌بندی مجدد رشته روابط بین‌الملل بوده است. به همین دلیل است که امروزه محققان روابط بین‌الملل مانند اولی ویور و آرنل تیکنر آشکارا از «جهان‌پردازی و رای غرب»^۱ (تیکنر and ویور ۱۳۹۰، ۲۲) و برخی دیگر مانند آمیتا آچاریا از «دانش روابط بین‌الملل جهانی» (Acharya 2014) سخن می‌گویند.^۲

1 Worlding behind the West

۲ نگارنده نیز در فصلی با عنوان «دانش روابط بین‌الملل: از هژمونی آمریکایی تا بسترهای دانش جهانی» در کتاب مشیرزاده و ابراهیمی (۱۳۸۹) به همین موضوع اشاره کرده است. ادعای نگارنده این بود که تلفیقی از عناصر هویت‌گرایی پسا استعماری،

منابع
الف - فارسی

بنابراین با افول نسبی هژمونی آمریکایی در مجلات معتبر روابط بین الملل (Kristensen 2015)، جای امیدواری است که پاساساختارگرایی به امکانی برای زیر سؤال بردن سوژه‌های حاکم، باز کردن راه برای سوژه‌های جدید و امکان ظهور صورت‌های جدیدی از عاملیت انسانی در عرصه زیست جهانی تبدیل شود.

- ادکینز، ج. ۱۳۹۱. "پساساختارگرایی." در نظریه روابط بین الملل برای سده بیست و یکم / ترجمه علیرضا طیب، ویراستار مارتین گریفیتس، ۲۱۵-۴۰. تهران: نی.
- تیکنر، آ، و اولی ویور، ویراستار. ۱۳۹۰. دانش روابط بین‌الملل در چهارگوشه جهان، ترجمه علیرضا طیب: ابرار معاصر تهران.
- جورج، ج، و دیوید کمبل. ۱۳۷۵. "الگوهای مخالفت و استقبال از تفاوت ها: نظریه اجتماعی انتقادی و روابط بین الملل: ترجمه حمیرا مشیرزاده." راهبرد (۱۲): ۸۱-۱۳۹.
- دیویتاک، ر. ۱۳۸۶. "پروژه نوگرایی و نظریه روابط بین الملل." در نواقح گرای، نظریه انتقادی و مکتب برسازی / ترجمه علیرضا طیب، ویراستار اندرو لینکلتر، ۳۹۹-۴۵۰. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی وزارت امور خارجه
- دیویتاک، ر ۱۳۹۱. پسا تجددگرایی. "در نظریه های روابط بین الملل / ترجمه حمیرا مشیرزاده و روح الله طالبی آرانی، ویراستار اسکات برچیل و دیگران، ۲۳۵-۷۲. تهران: میزان.
- ربیع، ع، و فرناز احمدزاده نامور. ۱۳۸۷. "نظریه بازنمایی رسانه ای و تحلیل افکار عمومی متقابل آمریکایی ها و ایرانی ها." دانش سیاسی.

طیب، ع. ۱۳۸۲. دیدگاه های جدید در روابط بین الملل: تأویل شناسی، پسانوگرایی، نظریه انتقادی. تهران: نی.

گریفتس، م. ۱۳۸۸. "رابرت واکر." دانشنامه روابط بین الملل و سیاست جهان/ ترجمه علیرضا طیب، ویراستار مارتین گریفیتس، ۲۸-۱۰۲۴. تهران: نی.
مشیرزاده، ح. ۱۳۸۶. تحول در نظریه روابط بین الملل. تهران: سمت

ب- انگلیسی

- ۲۴۵ Acharya, A. 2014. "Global International Relations (IR) and Regional Worlds." *International Studies Quarterly* 58 (4): 647-59. doi:10.1111/isqu.12171.
- Arfi, B. 2010a. "'Euro-Islam': Going Beyond the Aporiatic Politics of Othering." *International Political Sociology*.
- Arfi, B. 2010b. "Fantasy in the Discourse of 'Social Theory of International Politics'." *Cooperation and Conflict* 45 (4): 428-48. doi:10.1177/0010836710387098.
- Ashley, R. 1995. "The Powers of Anarchy: Theory, Sovereignty, and Domestication of Global Life." In *International theory: Critical investigations / edited by James Der Derian ; foreword by Adam Watson*, edited by James Der derian. Basingstoke: Macmillan.
- Ashley, R. 2008. "The Achievements of Post-Structuralism." In Smith, Booth, and Zalewski 2008, 240-53.
- Barnett, M, and Raymond Duvall. 2005. "Power in International Politics." *Int. Org.* 59 (01). doi:10.1017/S0020818305050010.
- Bieler, A, and Adam David Morton. 2010. "Post-Structuralism and the Randomisation of History: The 'taboo' of Historical Materialism." In *International Relations Theory and Philosophy: Interpretive Dialogues*, edited by Cerwyn Moore and Chris Farrands, 157-71. Routledge advances in international relations and global politics 80. London: Routledge.
- Biersteker, T. 2002. "State, Sovereignty and Territory." In *Handbook of international relations*, edited by Walter Carlsnaes, Thomas Risse-Kappen, Thomas Risse, and BETH A. SIMMONS, 157-72. London: sage.

- Biersteker, T. 2009. "The Parochialism of Hegemony: Challenges for "American" International Relations." In *International Relations Scholarship Around the World*, edited by Arlene B. Tickner and Ole Weaver, 308–27: Routledge.
- Burchill, Scott, Richard Devetak, Matthew Paterson, True Jacqui, Andrew Linklater, Jack Donnelly, and Christian Reus-Smit, eds. 2005. *Theories of International Relations Third edition*. New York: Palgrave Macmillan.
- Buzan, B. 2008. "The Timeless Wisdom of Realism?" In Smith, Booth, and Zalewski 2008, 47–65.
- Campbell, D. 1998. *Writing Security: United States Foreign Policy and the Politics of Identity*: Univ Of Minnesota Press.
- Campbell, D. 2013. "Poststructuralism." In Dunne, kurki, and Smith 2013, 223–46.
- Chernoff, F. 2005. *The Power of International Theory: Reforging the Link to Foreign Policy-Making Through Scientific Enquiry*. The new international relations. London, New York: Routledge.
- Connolly, W. 1989. "Identity and Difference in Global Politics." In Der derian and Shapiro 1989, 323–42.
- Der derian, J. 1989. "The Boundaries of Knowledge and Power in Internatioanal Relations." In Der derian and Shapiro 1989, 3–10.
- Der derian, J. and Michael J. Shapiro, eds. 1989. *International/Intertextual Relations: Postmodern Readings of World Politics*. Issues in world politics series. Lexington, Mass. Lexington Books.
- Duncombe, C. 2011. "Foreign Policy and the Politics of Representation: The West and Its Others." *Global Change, Peace & Security* 23 (1): 31–46. doi:10.1080/14781158.2011.540093.
- Dunne, T., milja kurki, and Steve Smith, eds. 2013. *International Relations Theories: Discipline and Diversity*. Third edition. Oxford: Oxford University Press.
- Guzzini, S. 2000. "A Reconstruction of Constructivism in International Relations." *European Journal of International Relations* 6 (2): 147–82. doi:10.1177/1354066100006002001.

- Hansen, L. 1997. "R.B.J.Walker and International Relations: Deconstructing a Discipline." In Neumann and Wæver 1997, 339–60.
- Hollis, M. and Steve Smith. 1991. *Explaining and understanding international relations*. Oxford: Clarendon.
- Jarvis, D. 1999. *International Relations and the Challenge of Postmodernism: Defending the Discipline*. Columbia, S.C. University of South Carolina Press.
- Kratochwil, F. 1993. "The embarrassment of changes: neo-realism as the science of Realpolitik without politics." *Review of International Studies* 19: 63–80.
- Kratochwil, F. 2007. "Re-Thinking the "inter" in International Politics." *Millennium - Journal of International Studies* 35 (3): 495–511. doi:10.1177/03058298070350030801.
- Kratochwil, F. 1991. *Rules, norms, and decisions: On the conditions of practical and legal reasoning in international relations and domestic affairs*. 1st pbk. ed. Cambridge studies in international relations 2. Cambridge [Cambridgeshire], New York: Cambridge University Press.
- Kristensen, P. 2015. "Revisiting the "American Social Science"-Mapping the Geography of International Relations." *Int Stud Perspect* 16 (3): 246–69. doi:10.1111/insp.12061.
- kurki, M. 2008. "Causation in International Relations: Reclaiming Causal Analysis."
- Lizée, Pierre P. 2011. *A Whole New World: Reinventing International Studies for the Post-Western World*. New York: Palgrave Macmillan.
- Neal, Andrew W. 2009. "Rethinking Foucault in International Relations: Promiscuity and Unfaithfulness." *Global Society* 23.
- Neumann, Iver B. 2002. "Returning Practice to the Linguistic Turn: the Case of Diplomacy." *Millennium-Journal of International Studies* 31 (3): 627–51.
- Neumann, Iver B., and Ole Wæver, eds. 1997. *The Future of International Relations: Masters in the Making?* New international relations. London, New York: Routledge.

- Onuf, N. 2013. *World of our making: Rules and rule in social theory and international relations*. The new international relations. Abingdon, Oxon. Routledge.
- Schmidt, B. 1998. *The Political Discourse of Anarchy: A Disciplinary History of International Relations*: State University of New York Press.
- Shapiro, M. 1990. "Strategic Discourse/Discursive Strategy: The Representation of "Security Policy" in the Video Age." *International Studies Quarterly* 34 (3): 327–40. doi:10.2307/2600573.
- Smith, S. 2013. "Introduction: Diversity and Disciplinarity in International Relations Theory." In Dunne, kurki, and Smith 2013.
- Smith, S, Ken Booth, and Marysia Zalewski, eds. 2008. *International Theory: Positivism and Beyond*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Stears, J. 2010. *An Introduction to International Relations Theory: Perspectives and Themes*. 3rd ed. / Jill Stears ... [et al.]. Harlow: Longman.
- Waever, O. 1997. "Figures of International Thought: Introducing Persons Instead of Paradigms." In Neumann and Wæver 1997, 1–40.
- Walker, R. J. 1989. "History and Structure in the Theory of International Relations." *Millennium-Journal of International Studies* 18 (2): 163–83.
- Walt, S. 1998. "International Relations: One World, Many Theories." *Foreign Policy* 110: 29–35.
- Weber, C. 2005. *International relations theory: A critical introduction*. 2nd ed. London: Routledge.